

آثار حقوقی طلاق

به درخواست زوج *

قسمت اول

لیلا اسدی - قاضی اجرای احکام

چکیده:

مطابق ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی ایران که بر مبنای شرع مقدس اسلام وضع گردیده است، مرد هرگاه بخواهد می‌تواند زوجه دائمی خود را طلاق دهد. مقنن در جهت تقیید اطلاق این ماده، محدود نمودن حقوق مرد و حفظ حقوق زنی که شوهرش قصد طلاق او را دارد، تمهیداتی را در نظر گرفته است، از طرفی اجرای حق طلاق، مرد را محدود به تشریفات از جمله مراجعه به دادگاه صالح و اخذ گواهی عدم امکان سازش نموده و از طرف دیگر حقوقی برای زن در نظر گرفته که زوج هنگام طلاق مکلف به ایفای آن است. برخی از این حقوق جنبه آمره دارد که در قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق مصوب ۱۳۷۱ احصا گردیده و عبارت است از تأدیه مهریه براساس شاخصهای تورم، نحله و اجرت المثل و نفقه ایام عده. برخی دیگر جنبه آمره ندارد و در صورتی الزامی است که به عنوان شرط ضمن عقد مورد توافق زوجین قرار گرفته باشد؛ مانند شرط تنصیف دارایی‌هایی که زوج در زمان زندگی مشترک بدست آورده است؛ این شرط از شروط پیشنهادی است که

* کار ارزیابی این مقاله از تاریخ ۸۱/۹/۱۱ آغاز شد و طی دو مرحله ارزیابی در تاریخ ۸۱/۱۱/۲۶

به پایان رسید.



شورای عالی قضایی آن را طی دستورالعملهای شماره ۱/۳۴۸۲۳ و ۱/۳۱۸۲۳ به ترتیب در سالهای ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ در عقدنامه‌ها می‌گنجانند و در صورت توافق زوجین بر آن، چنانچه زوج خواهان طلاق شود، مکلف است نصف دارایی خود را به زوجه منتقل نماید.

کلید واژه‌ها:

طلاق رجعی، نفقه ایام عده، نحله، اجرت المثل، مهریه، خسارت تأخیر تأدیه، تنصیف دارایی زوج، شرط ضمن عقد

مقدمه:

عقد نکاح بر خلاف تصور عموم، با پیشنهاد (ایجاب) زن و قبول مرد منعقد می‌گردد؛ بدین صورت که ابتدا زوجه پیشنهاد ازدواج می‌دهد و می‌گوید: «خودم را به همسری دائمی تو در آوردم». و پس از آن مرد با قبول این پیشنهاد اعلام می‌نماید که وی را به زنی پذیرفته است؛ البته مشهور فقها معتقدند که تقدم ایجاب به قبول ضرورتی ندارد و با توجه به حیای زن بر اعلام اولیه پیشنهاد ازدواج به مرد، تقدم قبول مرد را بر ایجاب زن، موجب ورود خدشه‌ای به صحت عقد ندانسته‌اند. (نجفی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۰، ص ۴۲۴)

بر خلاف نکاح که عقد است و با ایجاب زوجه و قبول زوج محقق می‌گردد، طلاق (با لفظ «طَلَّقْتُ») نوعی ایقاع است که به صرف قصد انشاء و رضای زوج - که یک طرف عقد نکاح است - دارای اثر حقوقی می‌گردد. ایقاع عملی حقوقی است که با اراده یک طرف واقع می‌شود و احتمال دارد برای انشاء کننده، حقی به وجود آورد یا دینی بر عهده او گذارد یا به رابطه حقوقی پیش از آن اعتبار بخشد یا آن را بگسلد. (کاتوزیان، ۱۳۷۰ش، ص ۱۰) طلاق در لغت به معنی «گشودن گره، رها کردن و واگذار کردن است». (محقق حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۷۵۱) در معنای حقوقی نیز عبارت است از: «انحلال عقد دائم». (محقق داماد، ۱۳۶۷ش، ص ۳۷۹)

فقه‌های امامیه بر این موضوع اجماع دارند که حق طلاق با مرد است و نظر خویش را بر دو مستند استوار ساخته‌اند: اول - حدیث نبوی «الطلاق بید من أخذ بالساق». دوم - قول

خداوند تعالی در آیات مختلف که طلاق را به مرد نسبت داده است؛ از جمله «یا ایها النبی اذا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ» (طلاق، ۱) و «لا جناح علیکم ان طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ اَوْ تَفْرَضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً». (بقره، ۲۲۶) این نصوص بصراحت طلاق را حق زوج دانسته است. در توجیه این حکم باید گفت که شارع مقدس اجرای طلاق را با ایفای کامل حقوق زن یعنی مهریه و نفقه ایام عده قرار داده و طلاق اجرا شده از جانب مرد را یک طلاق آنی ندانسته بلکه قطعیت اثر آن را محدود به انقضای مدت عده قرار داده است تا بدین ترتیب اگر تصمیم مرد به طلاق متبنی بر عقل نبوده و خشم زودگذرد موجب آن گردیده است، با گذشت ایام عده، مرد امکان رجوع از تصمیم خود را بیابد. از طرفی چنانچه اجرای طلاق به زن واگذار می‌شود، با توجه به حساسیت زن در مقابل مسائل عاطفی، مسلماً زندگی زناشویی متزلزل می‌گردد. آمار سال ۱۳۸۰ نشان می‌دهد که از ۴۲۰۴۹ فقره طلاق ثبت شده در سراسر کشور، ۲۱۴۹ فقره آن طلاق رجعی - به درخواست مرد - و ما بقی با درخواست زن بوده است. همچنین از آنجا که ایجاب در عقد ازدواج از حقوق زن است، زن با پیشنهاد ازدواج و بیان «انکحتُ و زوجتُ» برای همیشه حق زندگی مشترک را به مرد می‌دهد و مرد که طرف قبول نکاح است با بیان «قبلتُ» حقوق واگذار شده از جانب زن را می‌پذیرد و در مقابل آن، مسؤلیت تأمین معاش زن و فرزندان را طبق موازین شرعی و قانونی و عرف بر عهده می‌گیرد؛ پس باید به مرد حق داد که هر زمان احساس کند ادامه این مسؤلیت برای او زیان آور و خارج از تحمل است، این حقوق اعطایی از جانب زن را به او برگرداند و او را رها سازد. از سوی دیگر اگر شارع مقدس، همچنان که در عقد نکاح نظر موافق هر دو طرف را شرط دانسته، اجرای طلاق را نیز منوط به توافق طرفین قرار می‌داد، موجب تشنّت و تشنج خانواده می‌گردید؛ زیرا غالباً در طلاق توافق ندارند. اعطای حق طلاق به مرد بدان معنا نیست که زن هیچگاه نمی‌تواند خود را از قید و بند زندگی مشترک رها سازد، بلکه قاعده عسر و حرج (ماده ۱۱۳۰ ق.م.)، ترک انفاق (ماده ۱۱۲۹ ق.م.)، و شروط ضمن عقد نکاح (ماده ۱۱۱۹ ق.م.)، پس از اثبات در محکمه و صدور حکم، می‌تواند راهگشای زن برای نجات از زندگی مشترک با مرد باشد.



همچنان که ذکر شد شارع مقدس در اعمال حق طلاق زوج، محدودیتهایی را همانند تأدیة مهریه زوج و پرداخت نفقه وی در ایام عده قائل شده است. همچنین خداوند متعال شرایطی را برای اجرای صیغه طلاق تشریح نموده و چهار رکن برای آن مقرر فرموده است: صیغه طلاق، مطلق (طلاق دهنده)، مطلقه (طلاق داده شده)، اشهاد (گواه گرفتن بر صیغه طلاق). برای هر رکن نیز شرایطی قرار داده است؛ از جمله اینکه طلاق باید با صیغه طلاق در حضور حداقل دو نفر مرد عادل که طلاق را بشنوند، واقع شود (ماده ۱۱۳۴ ق.م.ا)، طلاق دهنده باید بالغ، عاقل، قاصد و مختار باشد (ماده ۱۱۳۶ ق.م.ا) و مطلقه باید در حالت عادت ماهیانه یا نفاس نباشد و طلاق باید در طهر غیر مواقعه باشد (ماده ۱۱۴۰ ق.م.ا)؛ در حالیکه در انعقاد عقد نکاح، وجود عدلین یا حتی طهر زن لازم نیست و این همه از لطف خداوند تعالی است که اراده اش بر تأخیر محبوبترین مباحات یعنی نکاح قرار نگرفته اما به تأخیر انداختن «أبغض الأشياء» یعنی طلاق را مباح دانسته است.

مقنن نیز در جهت تأخیر طلاق تمهیداتی را در نظر گرفته است. این تمهیدات از سویی برای حفظ حقوق زوج و از سوی دیگر با هدف حفظ مصالح اجتماعی، با جلوگیری از طلاقهای ناشی از خشم‌های زودگذر، بوده است. قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام ۱۳۷۱/۸/۲۸، زوج را هنگام تصمیم بر طلاق، مکلف به مراجعه به دادگاه صالح و اخذ گواهی عدم امکان سازش نموده و اجرای طلاق به درخواست زوج را منوط به ایفای کلیه حقوق زوج شامل اجرت المثل و مهریه با رعایت شاخص تورم و نفقه ایام عده کرده است. طبق شرط مندرج در نکاحنامه رسمی، نصف دارایی زوج نیز که در زمان زوجیت حاصل شده، از حقوق زوج شناخته شده است؛ لذا باید گفت امروزه چنانچه زوج قصد طلاق زوج را نماید، حقوق ذیل برای زوج ایجاد می‌گردد:

۱. اجرت المثل و نحله
۲. مهریه با رعایت نرخ تورم
۳. نفقه ایام عده



۱. اجرت المثل و نحله

«نحله» و «اجرت المثل ایام زناشویی»، دو تأسیس حقوقی است که قانون اصلاح مقررات طلاق مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام مصوب ۱۳۷۱/۸/۲۸، برای اولین بار در حقوق ایران وارد کرد. قانون فوق در جهت محدود نمودن حق اعطایی به زوج در ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی برای طلاق و در جهت حفظ حقوق زوجه، دو نکته را مورد توجه قرار داد: اول اینکه اعمال حق طلاق توسط زوج را مقید به مراجعه به دادگاه و صدور گواهی عدم امکان سازش نمود و دوم اینکه زوجی را که متقاضی طلاق زوجه است ملزم به پرداخت اجرت المثل ایام زناشویی یا نحله نمود.

تعاریف

اجرت المثل: در تعریف حقوقی اجرت می‌توان گفت: «اگر کسی از مال دیگری منتفع گردد و عین مال باقی باشد و برای مدتی که منتفع شده، بین طرفین مال الاجاره‌ای معین نشده باشد، آنچه بابت اجرت منافع استیفا شده باید به صاحب مال مزبور بدهد، اجرت المثل نامیده می‌شود، خواه استیفای مزبور با اذن مالک باشد خواه بدون اذن او». (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۱ش، ص ۱۱-۱۰) تعریف فوق فقط به انتفاع از مال دیگری اشاره نموده است. موضوع بحث ما بهره‌مندی زوج از نیروی کار زوجه در ایام زندگی زناشویی است و کار نیز نوعی مال است که دارای ارزش مالی بوده و قابل مبادله با پول است، لذا استیفا از کار دیگری نیز مستحق اجرت المثل است و از این رو می‌توان گفت: «اجرت المثل در برابر اجرت المسمی است و به مزدی که معمولاً مردم در برابر انجام دادن کاری به عامل می‌پردازند و از آن نام برده نشده و معین نگردیده است، گفته می‌شود». (فیض، ۱۳۶۱ش، ص ۲۶۷)

نحله: «نحله» به کسر نون به معنی «مذهب و دیانت» (عمید، ۱۳۶۲ش، ص ۱۱۷) و به معنای «دادن مهریه زن بدون عوض و طلب» است. (فرهنگ بزرگ جامع نویس، ۱۳۷۳ش، ج ۲، ص

(۱۷۴۴) نحلہ مترادف با عطیہ به معنای بخشش و عطای مجانی و رایگان است. (فیض، ۱۳۶۱ش، ص ۳۸۴) قرآن کریم «نحلہ» را در کنار «صدقات» به کار برده و از آن به پرداخت مهر زنان با طیب خاطر و رضایت تعبیر نموده است. (نساء، ۴) مرحوم علامه طباطبایی «نحلہ» را عطیہ ای مجانی دانسته‌اند که در مقابل ثمن قرار نگرفته باشد. (طباطبایی، ۱۳۶۳ش، ج ۴، ص ۳۶۹)

مبنای حقوقی:

هرگاه شخصی مال خود را به دیگری تسلیم نماید یا دیگری را از منافع کار خویش بهره‌مند کند، فرض بر عدم تبرع است و نباید عمل فرد را به قصد تملیک و بخشش دانست. این معنای اصل «عدم تبرع» است که محکمترین مبنا بر تأسیس نحلہ و اجرت المثل می‌باشد. حقوقدانان همگی بر این قولند که عقد هبه نیاز به قصد بخشیدن و احسان دارد. تملیک عملی ارادی است و وصف آن نیز تابع نیت و انگیزه تملیک کننده است که سرانجام به تراضی منتهی می‌گردد. ماده ۳۳۶ قانون مدنی در توصیف فرض عدم تبرع چنین مقرر داشته است: «هرگاه کسی بر حسب امر دیگری اقدام به عملی نماید که عرفاً برای آن عمل اجرتی بوده یا آن شخص عادتاً مہیای آن عمل باشد عامل مستحق عمل خود خواهد بود، مگر اینکه معلوم شود قصد تبرع داشته است». ماده ۲۶۵ قانون مدنی نیز بر فرض عدم تبرع تأکید دارد و چنین می‌گوید: «هرکس مالی را به دیگری بدهد، ظاهر در عدم تبرع است؛ بنابراین اگر کسی چیزی به دیگری بدهد بدون اینکه مقروض آن چیز باشد، می‌تواند استرداد کند». از آنجا که کار نیز مال است، هرگاه شخصی کاری برای دیگری انجام دهد که در عرف مستحق اجرتی است، کسی که از خدمت او بهره‌مند شده باید اجرت عمل انجام شده را بپردازد. در روابط زوجین نیز باید گفت: زوجه که کارهای خانه‌داری و نگهداری فرزندان را بر عهده دارد، با فرض عدم تبرع مستحق اجرت اعمالی است که انجام داده است. اگرچه زوجه به علت روابط عاطفی و تمایل به حفظ کیان خانواده، مطالبه اجرت نمی‌نماید، اما نمی‌توان گفت که عدم مطالبه دستمزد توسط زوجه طی سالیان زندگی مشترک، دلیلی بر قصد تبرع زوجه باشد؛ زیرا هر چند ابراء عقد نبوده و



نوعی ایقاع است اما از آنجا که «ابراء مدیون عملی است رایگان و به زیان طلبکار، لذا هیچگاه نباید آن را مفروض دانست». (کاتوزیان، ۱۳۷۰ ش، ص ۳۷۲) در واقع ابراء، احسان برخلاف اصل بقای دین است. (همان، ص ۵۱۱) و نیازمند اراده‌ای محکم است و لزوم اختیار ابراء کننده باید مد نظر قرار گیرد.

در عرف جامعه ما زن موظف به انجام امور خانه‌داری است و چه بسا عدم مطالبه اجرت المثل کارهای خانه‌داری توسط زوجه، همانا ترس از داوری عرف و شاید هم بیم ایجاد تشنج در زندگی مشترک است. با این اوصاف باید گفت مبنای اجرت المثل، قواعد مسلم حقوقی از جمله «منع دارا شدن غیر عادلانه»، «کار نباید بدون اجرت باشد» و «فرض عدم تبرع» است و اجرت المثل، تأسیسی است که از دارا شدن غیر عادلانه زوج از کار زوجه جلوگیری به عمل آورده و از ورود سرمایه کار زوجه به دارا زوج، ممانعت می‌کند.

مبنای شرعی :

در مبنای شرعی «نحله» آیات شریفه‌ای وجود دارد که در آنها خداوند متعال مرد را به رها نمودن زن با احسان تشویق نموده است؛ از جمله این آیات عبارتند از: اشاره کرد: «الطلاق مرتان فإمساك بمعروف أو تسريح بإحسان» (بقره، ۲۲۹) طلاقی که شوهر در آن رجوع تواند کرد دوبار است، پس آنگاه که زن را طلاق داد یا به خوشی و سازگاری به او رجوع کند یا او را به نیکی رها سازد. در سوره بقره آیه ۲۳۱ نیز بر همین معنا تأکید شده و چنین آمده است: «هرگاه زنان را طلاق دادید تا نزدیکی پایان عده، او را به سازگاری در خانه نگاه دارید یا به نیکی رها سازید».

شرایط تعلق اجرت المثل و نحله

قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق، جمع شرایط ذیل را موجب تعلق اجرت المثل و نحله به زوجه دانسته است:

۱- طلاق به درخواست زوج باشد: تبصره ۶ ماده واحده قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق، یکی از شرایط لازم برای استحقاق زوجه بر اجرت المثل را تقاضای طلاق توسط زوج دانسته است و در طلاقیهای به درخواست زوجه، تعیین نحلّه و اجرت المثل، جایگاهی ندارد. این تبصره منعی در توافق زوجین بر قرارداد اجرت المثل در طلاقیهای توافقی یا به درخواست زوجه قایل نگردیده و در دو حالت پرداخت اجرت المثل و نحلّه را در طلاقیهای به درخواست زوجه یا زوجین، مجاز دانسته است.

اولاً: وقتی که در خصوص حق الزحمه، بین زوجین در ضمن عقد نکاح یا عقد خارج لازم دیگری توافقی نشده باشد، دادگاه سعی می‌نماید از طریق ایجاد توافق بین زوجین، مبلغی را به عنوان اجرت المثل برای زوجه تعیین کند. قابل ذکر است آنچه در صدر تبصره ۶ ماده واحده یعنی وقوع طلاق توافقی یا طلاق به درخواست زوجه، بر عهده دادگاه قرارداده شده، صرفاً به توافق رسانیدن زوجین در خصوص اجرت المثل است و دادگاه اختیاری در حکم به پرداخت اجرت المثل بدون موافقت زوج ندارد. تبصره ۶ ماده واحده در این خصوص چنین مقرر داشته است: «پس از طلاق در صورت درخواست زوجه مبنی بر مطالبه حق الزحمه کارهایی که شرعاً به عهده وی نبوده است، دادگاه بدو از طریق مصالح نسبت به تأمین خواسته زوجه اقدام می‌نماید...».

ثانیاً: اگر میان زوجین ضمن عقد نکاح یا عقد خارج لازم دیگری در مورد اجرت المثل توافقی شده باشد، دادگاه طبق آن توافق نسبت به تعیین اجرت المثل ایام زناشویی اقدام می‌نماید. تبصره ۶ ماده واحد در این خصوص چنین می‌گوید: «... و در صورت عدم امکان مصالح، چنانچه ضمن عقد یا عقد خارج لازم، در خصوص امور مالی، شرطی شده باشد، طبق آن عمل می‌شود». با توجه به مراتب فوق باید گفت دادگاه صرفاً در طلاقیهای به درخواست زوج، رأساً مبادرت به تعیین اجرت المثل و حکم به پرداخت آن می‌نماید و در طلاقیهای توافقی و طلاق به درخواست زوجه، آنچه موجب استحقاق زوجه به اجرت المثل و نحلّه می‌گردد، نه حکم دادگاه، بلکه صرفاً توافق زوجین است که یا در ضمن عقد نکاح یا عقد خارج لازم دیگری شرط گردیده، یا اینکه هنگام طلاق و صدور گواهی عدم امکان سازش، زوجین بر آن تراضی می‌نمایند.

۲- علت تقاضای زوج، سوء رفتار و اخلاق زوجه نباشد: تبصره ۶ ماده واحده، شرط استحقاق زوجه بر اجرت المثل را، تخلف نکردن وی از وظایف همسری دانسته و چنانچه سوء رفتار و اخلاق زوجه موجب اقامه دعوی طلاق از ناحیه زوج شده باشد، پرداخت اجرت المثل و نحله را فاقد وجاهت قانونی دانسته است. در تبصره ۶، دو علت نباید موجب طلاق باشد: «تخلف زوجه از وظایف همسری و سوء رفتار و اخلاق زوجه»؛ از آنجا که معنی این عبارات موسع بوده و عرف نسبت به آنها قضاوتی دارد که قانون، آن قضاوت را منع نموده است، تفسیر «تخلف زن از وظایف همسری» باید در محدوده وظایفی باشد که شرع و قانون برای زوجه معین نموده است و چنانچه عرف، انجام یا ترک امری را توسط زوجه از وظایف همسری به شمار آورد، نباید به واسطه تخلف از آن، زوجه را از حق اجرت المثل و نحله منع کرد؛ به عنوان مثال مطالبه دستمزد برای شیردادن نوزاد مشترک، هرچند از نظر عرف امری ناشایست است اما مطالبه‌ای شرعی و قانونی است؛ بنابراین نمی‌توان گفت امتناع زن از شیر دادن فرزندش، از مصادیق تخلف از وظایف همسری است. از طرف دیگر هرگاه زوجه از تمکین به معنای عام یا خاص امتناع ورزیده و ناشزه گردد، تخلف وی از وظایف همسری محرز بوده و با درخواست طلاق زوج، تعیین اجرت المثل و نحله برای زوجه صحیح نیست.

اصطلاح سوء رفتار و اخلاق، امری نسبی است و مفهوم آن با توجه به فرهنگ جامعه و حتی فرهنگ داخلی یک خانواده فرق می‌کند؛ لذا توجه قاضی به عرف معمولی جامعه و استفاده از ضابطه «نوعی» در تعیین مصادیق سوء رفتار و اخلاق لازم است. و بالاخره شایان ذکر است که «اصل عدم» بر عدم تخلف زوجه از وظایف همسری تأکید دارد. لذا هریک از جهات فوق الذکر باید اجرا گردد؛ به عنوان مثال محکومیت زوجه به تمکین و عدم اجرای حکم به علت امتناع زوجه، می‌تواند از مصادیق تخلف از وظایف همسری باشد. همچنین محکومیت زوجه به اتهام فحاشی، توهین، افترا و ضرب و جرح نسبت به زوج، همگی از موارد سوء رفتار زوجه است که می‌تواند وی را از حق مطالبه اجرت المثل محروم نماید.



۳- وقوع طلاق: صدر تبصره ۶ ماده واحده، زمان مطالبه اجرت المثل و نحله را پس از طلاق دانسته است. تبصره ۳ ماده واحده فوق با حکمی متعارض تبصره ۶، اجرای صیغه طلاق و ثبت آن را موکول به تأدیه حقوق شرعی و قانونی زوجه (اعم از مهریه، نفقه، جهیزیه و غیر آن) دانسته، تصریح نموده است که تأدیه این حقوق باید بصورت نقد باشد. بر مبنای تبصره ۶، زوجه پس از وقوع طلاق، با رعایت کلیه تشریفات لازم برای هر دعوی حقوقی، باید اجرت المثل را مطالبه کند و با تقدیم دادخواست و پرداخت هزینه دادرسی، دادگاه را موظف به تعیین جلسه رسیدگی و احضار زوج جهت حضور در جلسه نماید و پس از صدور حکم و طی مراحل قطعیت یافتن آن، با صدور اجراییه، نسبت به تأمین اجرت المثل از اموال شوهر سابق خود اقدام کند. اما چنانچه قائل به تبصره ۳ ماده واحده شویم، زوجه نیازمند انجام تشریفات فوق نبوده و دادگاه ضمن صدور گواهی عدم سازش، نسبت به اجرت المثل و نحله تصمیم می‌گیرد. تعارض این دو تبصره که هر دو توسط مجمع تشخیص مصلحت نظام به تصویب رسیده، موضوع استفساریه‌ای از مجمع فوق گردید و با تصویب ماده واحده مورخ ۱۳۷۳/۶/۳ مجمع تشخیص مصلحت نظام، تعارض این دو تبصره را بدین گونه رفع کرد: «منظور از کلمه پس از طلاق در ابتدای تبصره ۶ قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق مصوب مورخ ۱۳۷۱/۸/۲۸ مجمع تشخیص مصلحت نظام، پس از احراز عدم امکان سازش توسط دادگاه است. بنابراین طبق مواد مذکور در بند ۳ عمل خواهد شد». با توجه به ماده واحده فوق الذکر، دادگاه ضمن صدور گواهی عدم امکان سازش، اجرت المثل و نحله را تعیین و اجرای صیغه طلاق را منوط به پرداخت آن می‌نماید.

در چگونگی تعیین اجرت المثل و نحله باید گفت: اولاً این دو واژه مترادف نبوده و مجرای هریک مجزا است و ثانیاً مقنن برای تعیین حق الزحمه کارهایی که شرعاً به عهده زوجه نمی‌باشد، دو فرض را به شرح ذیل در نظر گرفته است:

الف - اثبات انجام کارهای خانه‌داری توسط زوجه با قصد عدم تبرع: بند «الف» تبصره ۶ ماده واحده قانون اصلاح مقررات طلاق، چنین مقرر داشته است: «چنانچه زوجه، کارهایی را که شرعاً به عهده وی نبوده به دستور زوج و یا قصد عدم تبرع انجام داده باشد و برای



دادگاه نیز ثابت شود، دادگاه اجرت المثل کارهای انجام گرفته را محاسبه و به پرداخت آن حکم می‌نماید». چنانکه ملاحظه می‌گردد دادگاه دو موضوع را برای تعیین اجرت المثل باید احراز کند:

اولاً - اثبات اینکه زوجه به دستور زوج کارهایی را که شرعاً برعهده وی نبوده، انجام داده است.

ثانیاً - زوجه در انجام کارهای خانه‌داری، قصد تبرع نداشته است.

از آنجا که زوجه در مطالبه اجرت المثل، مدعی است و مطابق قاعده «البینه علی المدعی» بار اثبات بر دوش مدعی است، لذا زوجه که طالب اجرت المثل است باید صدور دستور از ناحیه زوج جهت انجام کارهای خانه را ثابت کند و همچنین دادگاه را متقاعد سازد که قصد تبرع به زوج را نداشته است. بار کردن چنین تکلیفی بر زوجه خلاف اصل «عدم» و فرض «عدم تبرع» بوده و تکلیفی ملایطاق است. اصولاً اثبات واقعیتها در کانون خانوادگی که صرفاً زوجین و یا فرزندان در آن حضور دارند، امری بس مشکل است و این فرضی محال است که زوج در حضور دیگران، دستوری کلی مبنی بر انجام کلیه امور خانه‌داری در طول دوران زناشویی صادر کند و از طرف دیگر، قراردادن اصل، بر فرض تبرع و تکلیف زوجه به اثبات قصد عدم تبرع، صحیح نیست. زیرا اصل، عدم هرچیز است تا وجودش ثابت گردد. (ولایی، ۱۳۷۴ش، ص ۹۹) بنابراین چگونه می‌توان نافی را غیر از نفی به چیز دیگری ملزم کرد؟ شایسته بود که مقنن، دادگاه را مکلف به احراز «قصد تبرعی» می‌کرد که مورد ادعای زوج است؛ زیرا این زوج است که مدعی امری وجودی است و باید آن را اثبات کند.

تعیین اجرت المثل با اثبات دو موضوع یاد شده، با توجه به کارهای انجام گرفته توسط زوجه و سنوات زندگی مشترک صورت می‌گیرد و دادگاه می‌تواند در تعیین آن از نظریه کارشناس بهره جوید.

ب - موارد خارج از بند الف تبصره ۶ ماده واحده: بند «ب» تبصره ۶ ماده واحده در خصوص نحله چنین مقرر داشته است: «در غیر مورد بند (الف) با توجه به سنوات زندگی مشترک و نوع کارهایی که زوجه در خانه شوهر انجام داده و وسع مالی زوج، دادگاه

مبلغی را از باب بخشش (نحله) برای زوجه تعیین می‌کند». لذا در مواردی که شرایط موجود در بند (الف) تبصره ۶، یعنی اثبات صدور دستور انجام امور خانه توسط زوج و اثبات قصد عدم تبرع زوجه در انجام امور محوله موجود نباشد، دادگاه مطابق مفهوم نحله (عطیه‌ای مجانی از ناحیه زوج)، مبلغی را تعیین و زوج را مکلف به پرداخت آن می‌نماید. «نحله» در اینجا همان معنای قرآنی خود را حفظ نموده است و آنچه ضابطه تعیین میزان آن است - بر خلاف اجرت المثل - وسع مالی زوج است و دادگاهها با توجه به سنوات زندگی مشترک و بضاعت مالی زوج، حکم به پرداخت نحله می‌دهند. با توجه به اینکه اثبات دو شرط مندرج در بند (الف) تبصره ۶ ماده واحده، توسط زوجه تقریباً غیرممکن است، در عمل این دادگاه است که با توجه به وضعیت مالی زوج مبلغی را به عنوان «نحله» تعیین و زوج متقاضی طلاق را ملکف به تأدیه آن قبل از ثبت طلاق در دفتر رسمی می‌نماید.

۲. مهریه با رعایت نرخ تورم

تعریف

«صادق» که نامهای دیگری از جمله «نحله»، «فریضه» و «اجر» دارد، عبارت است از: «مالی که به مناسبت عقد نکاح، مرد ملزم به دادن آن به زن است و الزام مربوط به تملیک مهر، ناشی از حکم قانون است و ریشه قراردادی ندارد». (کاتوریان، ۱۳۶۵ش، ج ۱، ص ۱۳۸) قراردادی نبودن مهریه به آن معناست که حتی چنانچه عقد نکاح بدون تصریح به مهریه، منعقد شده باشد، صحیح بوده و طرفین می‌توانند بعد از نکاح، بر روی آن تراضی نمایند. ماده ۱۰۸۷ قانون مدنی در این رابطه چنین مقرر داشته است: «اگر در نکاح دائم، مهر ذکر نشده یا عدم مهر شرط شده باشد، نکاح صحیح است و طرفین می‌توانند بعد از عقد، مهر را به تراضی معین کنند و اگر قبل از تراضی بر مهر معین، بین آنها نزدیکی واقع شود زوجه مستحق اجرت المثل خواهد بود.»

قرآن کریم از «مهر» با لفظ «صداق» و «نحله» یاد کرده و می‌فرماید: «و أتوا النساء صدقاتهن نحله» (نساء، ۴) و با استعمال ریشه «صدق»، مهریه را نشانه صداق بودن مرد در ابراز علاقه به زن جهت تشکیل زندگی مشترک دانسته است. لفظ نحله در آیه، نشان از هدیه بودن مهریه است.

مطابق ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی، به مجرد عقد نکاح، زن مالک مهریه می‌شود و می‌تواند هر تصرفی در آن بنماید. تا قبل از تصویب تبصره الحاقی به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی، زوجه مستحق مهریه ذکر شده در قباله نکاحیه - و نه بیش از آن - بود که گاه با توجه به نرخ تورم، ارزشی نداشت. تبصره الحاقی به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی که بصورت ماده واحده در تاریخ ۱۳۷۶/۴/۲۹ به تصویب رسید، مهریه زن را مطابق نرخ تورم قابل مطالبه نمود. تبصره فوق چنین مقرر داشته است: «چنانچه مهریه وجه رایج باشد متناسب با تغییر شاخص قیمت سالانه زمان تأدیه نسبت به سال اجرای عقد که توسط بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران تعیین می‌گردد، محاسبه و پرداخت خواهد شد، مگر اینکه زوجین در حین اجرای عقد به نحو دیگری تراضی کرده باشند».

مبنای مهریه به نرخ روز:

مهریه به نرخ روز، نوعی خسارت تأخیر تأدیه است. خسارت تأخیر تأدیه در حقوق ایران دارای سابقه‌ای بس طولانی است. ماده ۷۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی سابق، در مشروعیت قانون خسارت تأخیر تأدیه چنین مقرر داشته بود: «در دعاوی که موضوع آن وجه نقد است اعم از اینکه راجع به معاملات با حق استرداد یا سایر معاملات استقراضی یا غیر معاملات استقراضی باشد، خسارت تأخیر تأدیه معادل صدی دوازده محکوم به در سال است و اگر علاوه بر این مبلغ، قراردادی به عنوان وجه التزام یا مال الصلح یا مال الاجاره و هر عنوان دیگری شده باشد، در هیچ مورد بیش از صدی دوازده در سال نسبت به مدت تأخیر، حکم داده نخواهد شد. لیکن اگر مقدار خسارت کمتر از صدی دوازده معین شده باشد به همان مبلغ که قرار داده شده است، حکم داده می‌شود».



بعد از انقلاب اسلامی، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصول ۴۳ و ۴۹ به ممنوع بودن ربا و باطل بودن ثروت حاصله از این روش حرام تأکید نموده و اصل ۴۹، دولت را مکلف به استرداد ثروتهای ناشی از ربا به صاحبان حق و در صورت مجهول بودن صاحب حق، به بیت المال نمود. شورای محترم نگهبان که مطابق اصل ۹۱ قانون اساسی، وظیفه پاسداری از احکام اسلامی و قانون اساسی را بر عهده دارد، در پاسخ به استعلام شورای عالی قضایی، در خصوص خسارت تأخیر تأدیه چنین نظر داد: «دریافت خسارت تأخیر تأدیه موضوع مواد ۷۱۲ و ۷۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی، به نظر اکثریت فقها مغایر با موازین شرعی شناخته شد». (مهرپور، بی تا، ج ۳، ص ۲۴، نظریه مورخ ۱۳۳۲/۸/۲۵) نظریه مورخ ۶۴/۴/۱۲ نیز که مجدداً خط بطلان بر مفهوم خسارت تأخیر تأدیه در کلیه قوانین کشید، چنین می گوید: «مطالبه مازاد بر بدهی بدهکار، به عنوان خسارت تأخیر تأدیه - چنانچه حضرت امام خمینی نیز صریحاً با این عبارت «آنچه به حساب دیرکرد تأدیه بدهی گرفته می شود، ربا و حرام است» اعلام نموده اند - جایز نیست و احکام صادره بر این مبنا شرعی نمی باشد، بنابراین مواد ۷۱۹ تا ۷۲۳ قانون آیین دادرسی حقوقی و سایر موادی که بطور متفرق احتمالاً در قوانین در این رابطه موجود است، خلاف شرع انور است و قابل اجرا نیست». (همان، ص ۱۹۴)

با نظریات فوق الذکر، اخذ خسارت دیرکرد، عملاً در محاکم ایران تعطیل شد و قوانین مربوطه به خسارت تأخیر تأدیه، غیر قابل اجرا و مسکوت ماند. تبصره الحاقی به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی در سال ۱۳۷۶ مفهوم خسارت تأخیر تأدیه را مجدداً در حقوق ایران احیا نمود و پس از آن قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی در ماده ۵۲۲ مجدداً به اخذ خسارت تأخیر تأدیه صحه نهاد. متن ماده ۵۲۲ چنین است: در دعوی که موضوع آن دین و از نوع وجه رایج بوده و با مطالبه داین و تمکن مدیون، مدیون امتناع از پرداخت نموده، در صورت تغییر فاحش شاخص قیمت سالانه از زمان سر رسید تا هنگام پرداخت و پس از مطالبه طلبکار، دادگاه با رعایت تناسب تغییر شاخص سالانه که توسط بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران تعیین می گردد محاسبه و مورد حکم قرار خواهد داد. مگر اینکه طرفین به نحوه دیگری مصالحه نمایند». حال سؤال دیگر این

است که ربا چیست؟ چه چیز در ماده ۷۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی موجب شد که شورای نگهبان، خسارت تأخیر تأدیه مندرج در آن را ربا و حرام بداند و چه تفاوتی میان ماده فوق و ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی و همچنین تبصره الحاقی به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی می‌باشد. به عبارت دیگر آیا می‌توان برای تقویم مهریه به نرخ روز مبنای شرعی یافت؟

قرآن کریم و سنت معصومین (علیهم‌السلام) بر حرمت ربا تأکید نموده و فقها نیز بر آن اجماع دارند. فلسفه حرمت ربا، قطع رابطه ثروت و کار و امتناع افراد از احسان به محتاجان است؛ زیرا این، صرفاً کار است که می‌تواند زاینده و سودآور باشد. پول خاصیتی جز واسطه بودن در انجام معاملات ندارد. از طرف دیگر، رباخوار از احتیاج و اضطراب دیگران سوء استفاده کرده و مالی را بدست می‌آورد که مستحق نمی‌باشد.

ربا بر دو نوع معاملی و قرضی است. ربای معاملی آن است که یکی از دو چیز مثل هم یا با زیاده عینی به مثل دیگر فروخته شود؛ مانند فروختن یک من گندم بطور نقد به یک من آن به طور نسیه و اقوی بر عدم اختصاص مقررات ربا به عقد بیع و جاری شدن آن به سایر معاملات است. (مرسوی‌الخیمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۲۳) امام خمینی در معامله با پول می‌فرماید: «اضافه گرفتن جایز نیست و کسی که می‌خواهد با سود، قرض دهد و برای فرار از ربا پولهای کاغذی را با اضافه گرفتن بفروشد، کار حرامی کرده است». (همان، ج ۲، ص ۴۲۹)

با توجه به تعاریف فوق چنانچه پولی را به دیگری قرض دهند و اضافه بر آن بازپس گیرند ربا محسوب شده و حرام است. ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، با قرار دادن پنج شرط برای اخذ خسارت تأخیر تأدیه، حکم خود را از حیطة ربا خارج ساخته است:

۱- وجه رایج بودن دین: بدین معنا که موضوع دعوای خسارت تأخیر تأدیه باید پول معتبر یک کشور باشد.

۲- مطالبه دین: طلبکار باید پرداخت دین را به طریق مقتضی، مطالبه نماید. در دیون دارای سررسید حلول تاریخ سررسید، دلیلی بر مطالبه است و اثبات آن لازم نیست. اما در

دیون بدون مدت، مطالبه دین باید به طریق قانونی مانند ارسال اظهار نامه و اقامه دعوی حقوقی صورت گرفته باشد.

۳- امتناع مدیون از پرداخت.

۴- تمکن مالی مدیون از پرداخت دین.

۵- تغییر فاحش شاخص قیمت سالانه.

شروط فوق الذکر دال بر این معناست که عامل استحقاق داین بر خسارت تأخیر تأدیه، خسارتی است که به سبب عدم پرداخت دین در موعد، بر داین وارد شده است. مبنای خسارت فوق، قاعده تسبیب است که به موجب آن هرکس سبب ورود ضرر شود، مکلف به جبران آن است. در علت ربا نبودن خسارت مندرج در ماده ۵۲۲ باید گفت: در ربا میزان بهره، بدون توجه به کاهش یا افزایش ارزش وجه نقد تعیین می‌گردد. اما در ماده فوق آنچه موجب ذیحق شدن داین به دریافت خسارت تأخیر تأدیه می‌گردد، تغییر فاحش شاخص قیمت سالانه وجه نقد است. از طرفی با مطالبه داین و امتناع مدیون از پرداخت - در صورتی که دارای تمکن مالی در پرداخت دین باشد - با افزایش نرخ تورم، خسارتی به داین وارد می‌آید که مسبب آن مدیون است. پس ملزم نمودن مدیون به جبران خسارت، مطابق قاعده است. ربا، زایش پول است و خسارت تأخیر تأدیه مندرج در این ماده، برای جبران خسارت وارده از طرف مدیون به داین است، نه زاینده بودن پول.

تبصره الحاقی به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی، در تقویم مهریه به نرخ روز، جمیع شرایط مندرج در ماده ۵۲۲ را ندارد و صرفاً شرط اول یعنی «وجه رایج بودن مهریه» را مورد توجه قرار داده و چنین مقرر داشته است: «چنانچه مهریه وجه رایج باشد، متناسب با تغییر شاخص قیمت سالانه زمانی، تأدیه نسبت به سال اجرای عقد که توسط بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران تعیین می‌گردد، محاسبه و پرداخت خواهد شد». بنابراین چنانچه مهریه، وجه رایج ایران نباشد و یا عین مال باشد مانند سکه بهار آزادی، از شمول ماده واحده خارج است. زیرا شاخص بانک مرکزی فقط در مورد وجه رایج ایران قابل اعمال است. تبصره الحاقی به شروط دیگر از جمله مطالبه زوج، امتناع زوج از پرداخت مهریه و تمکن مالی زوج توجه نکرده است و در مواردی که زوج حاضر به پرداخت اصل مهریه



شده و آن را به طریقی مانند واریز به حساب زوجه، در دسترس او قرار داده باشد، زوجه می‌تواند دیر کرد آن را از زمان وقوع عقد تا زمان پرداخت مطالبه نماید. همچنین تبصره الحاقی، به شرط تمکن مدیون (زوج) اشاره ننموده و اصل را بر تمکن زوج از پرداخت نهاده است و قاضی تکلیف و حتی اختیاری در احراز تمکن زوج ندارد و لازم نیست بداند آیا زوج، عاجز از پرداخت مهریه است یا مستکف از آن.

بدین ترتیب آیا می‌توان گفت تقویم مهریه به نرخ روز ربا نیست؟ در توجیه تبصره الحاقی و نقص آن از جهت عدم توجه به شرط مطالبه داین و تمکن مدیون، هرچند مهریه عندالمطالبه است و مطالبه زوجه شرط پرداخت آن است، اما آنچه موجب عدم مطالبه مهریه از ناحیه زوجه است، نگاه نامساعد عرف می‌باشد که بر چنین زنی سایه می‌افکند. زوج نیز جزئی از جامعه است و حتی اگر حقوقدان باشد و بر حقوق زوجه آگاه، بساز هم نمی‌تواند وجود چنین حقی از زوجه را بر ذمه خویش، به خود بیاوراند. هر انسانی ذاتاً متمایل به تسلط بر اموال خویش و دستیابی به استقلال مالی است و زن نیز انسانی است با همین خصوصیت. اما شاید ترس از سنگینی نگاه ناباورانه عرف یا احتمال فرو ریختن اساس کانون خانوادگی، علتی بر عدم مطالبه حق قانونی اوست. در عدم الزام احراز تمکن زوج نیز تعیین مهریه با تراضی زوجین است و زوج با در نظر گرفتن شرایط و امکانات اقتصادی خویش به آن راضی شده است و به همین دلیل نیازی به احراز تمکن زوج نیست. صرف نظر از توجیحات فوق که می‌تواند قابل ایراد باشد باید به دنبال مبنای دیگری برای این تأسیس حقوقی بود و شاید لزوم نظارت حکومت بر روابط افراد و دخالت‌های خارج از توافق طرفین عقد، به جهت حفظ مصالح اجتماعی و جلوگیری از ایجاد روابط ناعادلانه، ایجاب می‌نماید مقنن در عقد نکاح و جنبه‌های خصوصی روابط زوجین دخالت نماید. توسعه جوامع و پیچیده شدن روابط اجتماعی، نظارت حکومت را طلب می‌کند. قانون کار مصوب ۱۳۶۹ نمونه‌ای از این دخالت است. آنجا که در ماده یک کلیه کارفرمایان و کارگران را بدون توافق و رضایتشان، مکلف به تبعیت از این قانون می‌نماید و آنگاه که در ماده ۴۱، کارفرما را مکلف به رعایت حداقل مزد که هر ساله توسط شورای عالی کار تعیین می‌گردد، نموده است. هدف این قانون، نظارت بر روابط نابرابر کارگر و کارفرماست

که با توجه به موقعیت کارفرما، بخصوص زمانی که عرضه نیروی کار بیش از تقاضاست، این نابرابری چشمگیر خواهد بود. مطابق ماده ۱۰ قانون مدنی، قراردادهای خصوصی نسبت به کسانی که آن را منعقد نموده‌اند، در صورتی که مخالف صریح قانون نباشد، نافذ است و قانون کار تحدیدی بر این ماده و استثنایی بر اصل آزادی اراده افراد در تنظیم قراردادهای خصوصی و اصل استواری قراردادهاست.

نکاح نیز عقدی است که دارای طبیعت و ماهیتی متفاوت از عقود دیگر است. اگرچه انعقاد نکاح با تراضی طرفین است اما همه آثار آن را آنها ایجاد نمی‌کنند. خانواده سالم، پایه گذار اجتماعی سالم است، لذا واگذار نمودن شرایط و مقررات آن به صرف توافق طرفین قرارداد، مخالف نظم و مصلحت عمومی است و مقنن با پیشرفت جوامع، ناگزیر احکام امره خود را بر توافق زوجین سایه گستر می‌کند. قانون اصلاح مقررات طلاق مصوب ۱۳۷۱، در تأیید قوانین سابق از جمله قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۵۳، زوجین را حتی در هنگام تراضی به طلاق، مکلف به تبعیت از قواعد امره مقنن نموده و اجرای طلاق توافقی زوجین را منوط به رعایت تشریفات خاص کرده است. همچنین مقنن در تعیین مهریه بر خلاف توافق زوجین در حین عقد نکاح و در جهت جلوگیری از تضییع حقوق زوجه وارد عمل شده است تا زمانی که سالها قبل با مهریه‌ای که در زمان خود دارای ارزش بوده به عقد مردی درآمده و به علل متعدد از جمله تمایل به تداوم زندگی مشترک، ترس از داور عرف و شاید داشتن وضعیتی ضعیف در زندگی خانوادگی، از مطالبه مهریه خویش خودداری نموده‌اند، متضرر نگردند.

طریقه محاسبه مهریه بر اساس شاخصهای بانک مرکزی:

مطابق ماده ۲ آیین نامه اجرایی قانون الحاقی یک تبصره به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی، نحوه محاسبه مهریه وجه رایج بدین صورت است:

$$\text{مهر المسمی} \times \frac{\text{متوسط شاخص بها در سال قبل از طلاق}}{\text{متوسط شاخص بها در سال وقوع عقد}} = \text{مهریه به نرخ روز}$$

بنابراین چنانچه زنی با مهریه پانصد هزار ریال در سال ۱۳۵۰ به عقد مردی درآمده باشد و امروز زوج قصد طلاق او را داشته باشد مهریه اش به قرار زیر است:

$$\text{ریال } ۸۱۶۰۵۵۰۰ = \text{ریال } ۵۰۰۰۰۰ \times \frac{\text{متوسط شاخص بها در سال } ۱۳۸۰}{\text{متوسط شاخص بها در سال } ۱۳۵۰} = \text{مهریه به نرخ روز}$$

۳. نفقه ایام عده

یکی دیگر از حقوقی که زوج هنگام طلاق زوجه، باید تأدیه نماید، نفقه ایام عده است. تبصره ۳ ماده واحده قانون اصلاح مقررات طلاق، در احصای حقوق شرعی و قانونی زوجه با ذکر «نفقه» این شائبه را در ذهن ایجاد می نماید که زوج متقاضی طلاق باید نفقه معوقه زوجه را نیز تأدیه کند. اما از آنجا که نفقه ایام معوقه، امری اختلافی فیما بین زوجین است که تقاضای زوجه نسبت به آن، باید با تقدیم دادخواست و رعایت تشریفات مطالبات حقوقی باشد، باید گفت منظور مقنن از عبارت «نفقه» در تبصره ۳ همانا نفقه ایام عده است. در این قسمت توضیح دو اصطلاح حقوقی «نفقه» و «عده» لازم است:

الف - نفقه

تعریف :

«نفقه» از ریشه «نفق» به معنی مصرف و بخشش بوده و به معنی صرف کردن و خروج است؛ زیرا نفقه ای که مرد برای همسرش خرج می کند به نحوی از مال وی خارج می گردد. در تعریف حقوقی، انفاق عبارت است از: «صرف هزینه خوراک، پوشاک، مسکن، اثاث خانه و جامه به قدر رفع حاجت و توانایی انفاق کننده (در مورد اقارب) و خوراک، پوشاک، مسکن، اثاث خانه و خادم در حدود مناسب عرفی و وضع زوجه (در مورد نفقه زوجه)». (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۱ ش، ص ۷۱۸) پس نفقه در اصطلاح حقوقی شامل

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

چیزهایی است که شخص در زندگی به آن احتیاج دارد، از قبیل: خوراک، پوشاک، مسکن و اثاثیه داخل آن. و به عبارت دیگر نفقه، تأمین ضروریات همسر و اقارب واجب‌النّفقه است.

دلایل وجوب انفاق زوج به زوجه نقلی و عقلی است. از دلایل نقلی می‌توان به آیات قرآن کریم از جمله آیه ۲۲۹ بقره: «فإمساک بمعروف أو تسریح باحسان»، آیه ۲۳۳ همان سوره: «و علی المولود له رزقهن و کسوتهن بالمعروف»، آیه ۱۹ نساء: «و عاشروهن بالمعروف» و آیه ۶ طلاق: «اسکنوهن من حیث سکنتم من وجدکم و لا تضاروهن لتضیقوا علیهن و إن کن اولات حمل فانفقوا علیهن حتی یضعن حملهن ...»، اشاره نمود. در این آیات خداوند تعالی به مردان امر می‌فرماید که یا زنان را بطور معروف نگهدارند یا اینکه با احسان و نیکی رها سازند که مسلماً نگهداری به معروف، تأمین احتیاجات زن را ایجاب می‌نماید. همچنین در موردی که زن حامله‌ای طلاق داده می‌شود، خداوند امر می‌فرماید که نفقه این زنان به جهت حمل، توسط مردان تأمین گردد. «عاشروهن بالمعروف» نیز با تأکید بر خوشرفتاری با زن، بطور ضمنی دلالت بر پرداخت نفقه به آنان را دارد. از دلایل نقلی دیگر، روایات متعدد ائمه معصومین (علیهم السلام) است که در رابطه با وجوب نفقه زوجه آورده شده است. از جمله فرمایش پیامبر اکرم ﷺ در حجه الوداع که درباره حق زوجه بر زوج می‌فرمایند: «الا و حقهن علیکم إن تحسنوا الیهن فی کسوتهن و طعامهن». «الامام علی بن الحسین، ۱۴۰۶ق، ص ۵۲۱) فقها بر وجوب نفقه، انفاق نظر دارند و به این ترتیب اجماع نیز از دلایل نقلی بر وجوب نفقه است.

عقل نیز بر لزوم پرداخت نفقه زوجه توسط زوج حکم می‌دهد؛ زن خود را وقف آسایش مرد و تربیت فرزندان او می‌نماید و از طرفی زوجه شرعاً محبوس زوج بوده و بدون اجازه او حق بیرون رفتن از خانه و پرداختن به کسب و شغل را ندارد؛ پس با توجه به مصداق «کل من کان محبوساً بحق مقصود لغیره کان نفقته علیه»، شوهر باید نفقه وی را تأمین نماید. همچنین ساختمان جسمی زن و مرد به گونه‌ای است که اگر قرار باشد تأمین هزینه خانواده را برعهده یکی از این دو بگذاریم باید مرد را ترجیح دهیم.



مصادیق نفقه:

مصادیق نفقه در ماده ۱۱۰۷ قانون مدنی ذکر شده است: «نفقه عبارت است از مسکن و البسه و غذا و اثاث البیت که بطور متعارف با وضعیت زن متناسب باشد و خادم در صورت عادت زن یا احتیاج او به واسطه مرض یا نقصان اعضاء». مصادیق ذکر شده در این ماده حصری نبوده و با توجه به پیشرفتها و تغییر و تحولاتی که در زندگی انسان بویژه در نیازهای نوع بشر به وقوع می‌پیوندد، تغییر می‌کند؛ زیرا نیازهای بشر را نمی‌توان در قالب مواد محصور گنجانند. آقای دکتر کاتوزیان در این رابطه چنین نظر دارند: «آنچه اهمیت دارد این است که شوهر باید به عنوان ریاست خانواده، تأمین معاش زن و فرزندان خود را عهده‌دار شود. تحول شیوه زندگی، هر روز نیازهایی تازه به وجود می‌آورد. این نیازها را نمی‌توان در چهارچوب معینی محصور کرد و ناچار باید به داوری عرف گذارد». (کاتوزیان، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۱۸۷)

ملاک تعیین نفقه:

همچنانکه از ماده ۱۱۰۷ قانون مدنی استنباط می‌گردد ملاک تعیین نفقه زوجه وضعیت وی و عرف است. شهید ثانی در شرح لمعه به استناد آیه «عاشروهن بالمعروف» چنین نتیجه می‌گیرد که مرد باید به آن صورت که عرف جامعه و عادت زوجه است به او انفاق نماید؛ «من العشره به لا نفاق علیها بما یلیق بها عاده». (العاملی، بی‌تا، ج ۵، ص ۲۶۹) از طرفی تکلیف زوج به دادن نفقه، منوط به شرط احتیاج زوجه نمی‌باشد و زن هرچه ثروتمند باشد باز واجب النفقه است.

شرط وجوب نفقه:

وجوب نفقه مشروط به دو چیز است:

۱- وجود عقد نکاح دائم قیامین طرفین؛ ۲- تمکین زوجه.

زنی که به درخواست زوج مطلقه شده است، اگر در تمکین زوج باشد و در مسکنی کسه وی تعیین می‌نماید، سکونت کرده و ناشزه نباشد نیز مستحق نفقه است. اما چنانچه «نشوز» نماید، نفقه ایام عده به وی تعلق نمی‌گیرد. نشوز «در اصل به معنی ارتفاع و بلند شدن است

و شرعاً به معنی خروج از طاعت یعنی بیرون رفتن یکی از زوجین از دایره فرمان و اطاعت دیگری می‌باشد». (جابری عربلو، ۱۳۶۲ ش، ص ۱۷۳) و «تمکین» طبق نظر فقها عبارت است از: «و هو التخلیه بینها و بینه، بحيث لا تخص موضعاً و لا وقتاً». (محقق حلی، ۱۳۶۲ ش، ج ۲، ص ۳۴۷) بنابراین تمکین کامل که در مقابل نشوز قرار دارد باید آنچنان باشد که استمتاع در هر زمان و هر مکان ممکن باشد.

ب - عده:

تعریف:

«عده» به کسر عین و فتح دال مشدد، اسم مصدر اعتداد و گرفته شده از ریشه عدد است. عده در اصطلاح فقهی عبارت است از: «مدتی که زن پس از جدایی از شوهر یا کسی که اشتباهاً با او نزدیکی کرده، در حالت انتظار است؛ حال فرق نمی‌کند که علت جدایی، طلاق باشد یا فسخ نکاح یا فوت یا بذل مدت یا انقضای آن»، (محقق داماد، ۱۳۶۷ ش، ص ۴۴۷) ماده ۱۱۵۰ قانون مدنی در تعریف عده چنین می‌گوید: «عده عبارت است از مدتی که تا انقضای آن، زنی که عقد نکاح او منحل شده است، نمی‌تواند شوهر دیگر اختیار کند».

فلسفه عده:

فلسفه عده برای زنان مطلقه به خاطر حفظ انساب از اختلاف است ولی در مواردی که قطع به عدم نسب است یا عدم اختلاط حاصل است باز باید وجوباً عده نگهداشته شود؛ مثل مطلقه‌ای که شوهر با او نبوده است. (فیض، ۱۳۶۱ ش، ص ۵۳) به این ترتیب در تعریف عده گفته شده است: «عده عبارت است از مدتی که زن انتظار می‌کشد تا پاکی رحم خود را از آبستنی احراز کند و یقین به عدم برای او حاصل گردد». (ممان، ص ۳۳۷) همچنانکه ذکر شد در برخی مواقع، قطع و یقین بر عدم نسب و عدم اختلاط است؛ به همین جهت گفته شده است که وجوب انتظار در مورد عده تعددی است. علاوه بر این فلسفه عده نگهداشتن احترام به شوهر و نکاح قبلی است؛ زیرا با نگهداری عده، امکان بازگشت به نکاح قبلی تا حدی فراهم می‌شود.

مدت عده:

مطابق ماده ۱۱۵۱ قانون مدنی «عده طلاق و عده فسخ نکاح سه طهر است مگر اینکه زن با اقتضای سن، عادت زنانگی نبیند که در این صورت عده او سه ماه است». به این ترتیب زن باید از تاریخ وقوع طلاق، سه بار دوران پاکیزگی بعد از عادت را به پایان برساند و چنانچه زنی باشد که به علت کهولت سنی عادت نبیند (یا نسه باشد)، عده ندارد اما اگر زن در سنی باشد که زنان در آن سن بطور معمول، عادت می‌بینند ولی او به دلیل بیماری یا دلیل دیگری عادت نشود، باید عده نگهدارد.

پس از مشخص نمودن معانی «نفقه» و «عده» به بحث اصلی که همانا نفقه ایام عده است می‌پردازیم: هرگاه زوج، زوجه خویش را مطلقه نماید و طلاق از نوع رجعی باشد، در مدت عده طلاق که عبارت است از سه طهر یا سه ماه، زوج - تلف به تأمین نفقه زوجه مطلقه خویش می‌باشد. البته قرار دادن این وظیفه بر عهده مرد، به این دلیل است که در طلاق رجعی، رابطه زوجیت بطور کلی قطع نشده و چنین زنی از نظر فقهی حکم زوجه را دارد و همچنین برای مرد حق رجوع وجود دارد؛ «و تثبت النفقه للمطلقة الرجعية كما تثبت للزوجه بلاخلاف». (نحوی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۱، ص ۲۰۴) و به همین دلیل زوجه مستحق دریافت نفقه است. اما از سوی دیگر، زوجه نیز باید در حالت نشوز، طلاق داده نشده باشد و در مدت عده در منزل زوج سکنی گزیده و از او اطاعت نماید.

ماده ۱۲ قانون حمایت خانواده، در الزام دادگاه به تعیین تکلیف در مورد نفقه، قاضی را مکلف می‌سازد در کلیه مواردی که گواهی عدم امکان سازش صادر می‌شود، ترتیب نگهداری اطفال و میزان نفقه ایام عده را با توجه به وضعیت اخلاقی و مالی طرفین و مصلحت صغار تعیین کند و طریقه اطمینان بخشی برای پرداخت نفقه ایام عده مقرر نماید؛ بنابراین هرگاه در پاسخ به درخواست زوج، دادگاه، گواهی عدم امکان سازش صادر نماید، طلاق فوق رجعی بوده و در صورت غیر ناشزه بودن زوجه، وی در مدت عده، حق دریافت نفقه را دارد. همچنین در موردی که مطلقه رجعی، ناشزه و حامل باشد، باید وی را مستحق نفقه دانست زیرا مقنن در ماده ۱۱۰۹ قانون مدنی در عده طلاق بائن و عده فسخ نکاح، وقتی زن حامل باشد برای وی نفقه قرار داده است؛ پس به طریق اولی برای



رجعیة ناشزه حامل نیز باید چنین حقی قرار داده شود. نظریه مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه در این زمینه چنین می‌گوید: «آن مقدار از نفقه که برای حفظ سلامت حمل، ضرورت داشته باشد که تشخیص آن با دادگاه است با لحاظ ملاک ماده ۱۱۰۹ قانون مدنی، از طرف زوجه قابل مطالبه است و زوج در صورت امتناع از پرداخت نفقه حمل در این حد، قابل تعقیب کیفری است.» (شهری و ستوده جهرمی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۲۴۱، نظریه شماره ۷/۲۰۵۶ مورخ ۷۰/۲/۹)

نتیجه:

در تحلیل و ارزیابی حقوقی مورد بحث در این مقاله، باید به شرح ذیل قائل به تفکیک شد:

۱- حقوقی که دارای مبنای شرعی است (نفقه ایام عده در طلاق رجعی).

۲- حقوقی که مقید به اشتراط در عقد است (تصرف دارایی زوج که در زمان زوجیت تحصیل شده است).

۳- حقوقی که مقنن، مازاد بر آنچه که شرع مقدس اسلام برای زوجه در نظر گرفته است، تعیین نموده است (اجرت المثل، نخله، مهریه به نرخ روز).

در استحقاق زن بر حقوق از نوع اول یعنی نفقه ایام عده بحثی نداریم؛ زیرا مطابق قاعده «ما حکم به العقل حکم به الشرع و ما حکم به الشرع حکم به العقل»، وجود مبنای شرعی، ما را از استدلال به ضرورت وجودی و توجیه آن، بی نیاز می‌سازد. عقل سلیم نیز می‌پذیرد وقتی زوجه را در ایام عده مکلف به تمکین از زوج می‌نماییم، پس زوج نیز مکلف است نفقه زوجه مطلقه رجعی را که هنوز تحت اطاعت اوست تأمین نماید.

در حقوق از نوع دوم که مقید به اشتراط در عقد نکاح یا عقد خارج لازم است، نظر بر اینکه موضوع بحث ما در قسمت دوم این مقاله است، لذا از طرح آن در این قسمت خودداری می‌نماییم.

در حقوق از نوع سوم که مقنن مازاد بر آنچه که در شرع مقدس اسلام برای زوجه در نظر گرفته شده، تعیین کرده است، طرح این سؤال لازم است که دخالت مقنن در اراده آزاد

افراد تا چه حدی باید باشد؛ چرا مقنن به خود حق داده تا مهریه‌ای را که مورد توافق زوجین در حین عقد نکاح بوده است، افزایش دهد؟ و چگونه مقنن از باب نحلّه، زوج را مجبور به بخشش به زن می‌نماید؟ البته نگارنده متعرض اجرت المثل نیست، زیرا مطابق صدر تبصره ۶ ماده واحده قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق و بند «الف» آن، زوج در صورتی مستحق اجرت المثل است که انجام کارهای خانه به دستور زوج یا قصد عدم تبرع را اثبات نماید یا قراردادی فی‌مابین زوجین در مورد انجام کارهای خانه موجود باشد که منطبق با مقررات قانون مدنی در باب اجاره اشخاص موجود باشد که جای بحث در مقبولیت و مشروعیت آن در فقه و قانون نمی‌باشد. اما آنچه جای بحث دارد، موضوع بند «ب» ماده واحده، یعنی نحلّه و همچنین مهریه به نرخ روز است.

مقنن مبنای نحلّه را بخشش دانسته است: «دادگاه مبلغی را از باب بخشش (نحلّه) برای زوج تعیین نماید». این در حالی است که بخشش رایگان اموال - که موضوع عقد هبه است - نیاز به قصد تبرع، احسان و قصد تملیک از طرف صاحب مال دارد و همچنین با توجه به بند «ب» از تبصره ۶، دادگاه است که با توجه به وضع مالی زوج و سنوات زناشویی، مبلغی را از باب بخشش تعیین می‌نماید و این خلاف ذات عقد هبه است.

در مورد مهریه گفته شد فلسفه اصلی تعیین مهریه، اثبات صدق زوج است و اصل بر تعیین مهریه با تراضی زوجین می‌باشد. در جایگاه تبصره الحاقی به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی (تقویم مهریه با رعایت شاخصهای تورم) و تکلیف زوج در تبصره ۳ ماده واحده قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق، نسبت به پرداخت مهریه به نرخ روز، در هنگام طلاق، چه توافقی را می‌توان مبنای چنین مهریه‌ای قرار داد؟ آیا دخالت مقنن در توافقات خصوصی افراد می‌تواند خارج از رعایت مصالح و نظام اجتماعی باشد؟ مسلماً خیر. حال باید پرسید مصلحتی که مقنن را جایز به چنین دخالتی نموده است چیست؟

مصلحت در لغت به معنای «منفعت» و در اصطلاح علمای شریعت عبارت از منفعتی است که شارع مقدس آن را برای حفظ دین و نفوس و عقول بندگان مورد توجه قرار داده است. (مرعشی، بی‌تا، ص ۱۲) تفاوت مصلحت در شریعت اسلام با مصلحت از نظر مکاتب غیر الهی در این است که در مکتبهای غیر الهی، کلیه قوانین و مقرراتی که بر اساس حفظ



مصلح و منافع جامعه وضع می‌گردد، فقط به مقصود دستیابی انسان به منافع مادی و دنیوی است؛ اما دین مبین اسلام، به دو دسته مصالح دنیوی و اخروی اهمیت داده و آن مصالحی را در نظر می‌گیرد که با اصول کلی اسلام و اهداف اعتقادی آن هماهنگ باشد.

چنانکه بیان شد، حفظ دین، نفوس و عقول بندگان، هدف از تشخیص مصلحت می‌باشد و از شرایط عمل به مصلحت این است که آن مصلحت ذاتاً معقول باشد و اخذ به آن برای حفظ امر ضروری یا رفع امری حرجی لازم بوده و مصلحتی حقیقی و عمومی باشد؛ بدین معنا که مصلحتی موهوم نبوده و فردی و شخصی نیز نباشد. (همان)

حال باید اینگونه سؤال کرد که هدف مقنن از درج چنین حقوقی (مهریه به نرخ روز و نخله) برای زن در هنگام طلاق چیست؟ شاید بتوان گفت هدف مقنن دفاع از حقوق زنانی است که فاقد دارایی و درآمد مستقل بوده و امکان تأمین معیشت خویش را ندارند یا جلوگیری از آثار سوء توافقی زوجینی است که در سالهای گذشته بدون آگاهی از وضعیت رشد نرخ تورم، بر مهریه‌ای توافق نموده‌اند که در حال حاضر با توجه به افزایش قیمتها، فاقد ارزش است. از طرف دیگر می‌توان گفت، مقنن جایزه خوش حسابی به زنانی می‌دهد که سالها با صداقت زندگی مشترک را ادامه داده و در انجام وظایف زناشویی، خانه‌داری و بچه‌داری هیچ‌گونه سوء عمل نداشته‌اند. شاید هم این دو تأسیس مالی، جریمه مردانی است که با خوردن نمک، نمکدان را شکسته و زنی را که سالهای با ارزش عمر خویش را صرف زندگی مشترک با آنها، تربیت فرزندان و خوشبختی خانواده نموده، مانند تفاله‌ای به دور انداخته‌اند.

در نگاهی سطحی به پاسخهای فوق، باید به نگرش صحیح مقنن در تشخیص مصلحتهای جامعه خویش، آفرین گفت. آری زنان جامعه ایرانی معمولاً خانه‌دار و فاقد درآمد مستقل هستند و باید زوجی را که بی‌هیچ دلیلی زوجه‌اش را در جاده سرگردان بیوگی رها می‌سازد، مجبور نمود سرمایه‌ای را برای گذران زندگی آینده به زوجه پرداخت نماید. اما این عمومیت در وضعیت زنان، در جامعه امروز و جامعه آینده ما رو به زوال است. ما روز به روز شاهد اشتغال بیشتر زنان هستیم. مضاف بر اینکه چه بسیار زنانی که



از طرق دیگر غیر از اشتغال (مانند توارث) اموال و داراییهایی کسب کرده و قادر به تأمین معیشت خویشند.

چنانچه هدف مقنن از تصویب مهریه به نرخ روز و نخله، جلوگیری از آثار سوء توافقه‌های زوجینی است که در سالهای گذشته بدون آگاهی از وضعیت رشد نرخ تورم صورت گرفته است، اینک سؤال این است که چگونه مقنن در آیین نامه اجرایی ماده واحده الحاق یک تبصره به ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی، بی هیچ علت موجهی به توافق زوجین به گونه‌ای دیگر احترام گذارده و در تبصره ماده یک آیین نامه اجرایی چنین مقرر داشته است: «در صورتی که زوجین در حین اجرای عقد در خصوص محاسبه در پرداخت مهریه وجه رایج به نحو دیگری تراضی کرده باشند، مطابق تراضی ایشان عمل خواهد شد». مطابق این تبصره، چنانچه زوجین توافق کرده باشند سالی یک درصد از مهریه تا زمان پرداخت به مبلغ مهریه اضافه شود، چگونه چنین توافقی مورد تأیید قانونگذار است. اما توافق طرفین به پرداخت اصل مبلغ مهریه مورد تأیید نمی‌باشد. اگر هدف، دفاع از حقوق مالی زن مطلقه است، با توافقی که به عنوان مثال ذکر شد نیز مبلغ مهریه ۲۰ سال پیش، امروزه کارآمد نمی‌باشد؛ به عنوان مثال هرگاه مهریه در عقد نکاحی که در سال ۱۳۶۰ منعقد گردیده است دو میلیون ریال قید شده باشد، چنانچه زوج امروز متقاضی طلاق زوجه باشد، میزان مهریه زن با چنین توافقی دو میلیون و چهارصد هزار ریال خواهد شد. در حالیکه با شاخصهای بانک مرکزی مهریه قابل پرداخت به چنین زنی، متفاوت خواهد بود. آیا صحه گذاشتن بر یک نوع توافق، همچنانکه در تبصره ماده یک آیین نامه اجرایی عمل شده ترجیح بلامرغ نیست.

چنانچه پرداخت مهریه به نرخ روز و نخله را جایزه وفاداری زن و بدحسابی مرد بدانیم شاید بهتر بتوان به توجیه این دو تأسیس پرداخت؛ زیرا باید به مقنن حق داد که از باب جنبه امره و مصلحت عمومی، مرد متمکن را مجبور سازد در هنگام طلاق زوجه‌ای که هیچگونه تخطی از وظایف همسری به جا نیاورده، از اموال خویش چیزی به زن بدهد و شاید هم بتوان مبلغ فوق را از باب زیان معنوی از زوج طلب نمود. همچنین ضرر مادی زن مطلقه از آن جهت که از حمایت مرد در تأمین مخارج خود، محروم می‌گردد قابل



تصور است و شاید از باب از دست دادن منافع ممکن الحصولی که با تداوم عقد زناشویی از آن متمکن می‌گردید، بتوان زن را مستحق دریافت چنین مبالغی نمود.

نتیجه آنکه حمایت مالی از زن در هنگام طلاق که او مسبب نبوده، بخصوص در مواردی که زن به شغل خانه‌داری اشتغال داشته و فاقد درآمد مستقل برای امرار معاش است، امری منطقی و معقول است. اما این حمایت باید دارای مبنای محکم شرعی و قانونی باشد که این مبنا در خصوص مهریه به نرخ روز و نحله سست است.

جعل حقوق فوق در عمل می‌تواند گاه آثار سوء و گاه نیز آثار مثبتی به بسار آورد؛ نتیجه مثبت آن وقتی است که یا زوج دارای مکنت مالی برای تأمین حقوق زوجه است و با پرداخت مهریه و نحله یا اجرت المثل طلاق را اجرا می‌نماید یا آنکه حکم به پرداخت مبالغ فوق، موجبی برای سست شدن تصمیم ناگهانی زوج به طلاق شده و وی را مجدداً به زندگی مشترک باز گرداند.

آثار سوء این تمهیدات، آنگاه بروز می‌کند که زوج تمکین مالی برای پرداخت حقوق زوجه را نداشته یا اینکه با داشتن تمکن، راغب به تأمین حقوق فوق نیست و از طرف دیگر کراهت وی از زندگی با زوجه بحدی است که امکان مراجعت به زندگی مشترک را ندارد، در اینجا زوجه بلامتکلیف باقی می‌ماند؛ زیرا از یک سو، زنی است شوهردار که مکلف به تمکین است و از سوی دیگر به علت کراهت زوج، از مزایای زندگی مشترک محروم می‌ماند و زیان این بلامتکلیفی می‌تواند از مشکلات ایجاد شده برای یک زن مطلقه سهمگین‌تر باشد. در چنین مواردی زوج دو راه دارد: اول اینکه بنای ناسازگاری و بدرفتاری با زوجه بگذارد تا وی را راغب به اجرای طلاق به صورت توافقی کند و بدین ترتیب از تأمین حقوق وی خلاص شود. راه دوم آنکه با ادعای اعسار از پرداخت یکجای حقوق زوجه، دادخواست تقسیط به دادگاه صالحه، (دادگاه صادرکننده گواهی عدم امکان سازش) تقدیم نماید تا دادگاه با تشکیل جلسه دادرسی، دعوت زوجه به عنوان خواننده برای معرفی اموال زوج و دفاع در مقابل ادعای اعسار وی و با در نظر گرفتن وضعیت مالی زوج، نسبت به تقسیط حقوق مندرج در عقدنامه اقدام نماید.



مقنن در سنوات اخیر گامهای مثبتی در جهت حفظ حقوق زن برداشته است. این گامها در جهت اجرای اصل ۲۱ قانون اساسی می‌باشد. اصل فوق، دولت را موظف به تضمین حقوق زن در تمامی جهات با رعایت موازین اسلامی و انجام امور ذیل نموده است:

- ۱- ایجاد زمینه‌های مساعد برای شخصیت زن و احیای حقوق مادی و معنوی او.
- ۲- حمایت مادران بخصوص در دوران بارداری و حضانت فرزند و حمایت از کودکان بی سرپرست.

۳- ایجاد دادگاه صالح برای حفظ کیان و بقای خانواده.

۴- ایجاد بیمه خاص بیوگان و زنان سالخورده و بی سرپرست.

۵- اعطای قیمومت فرزندان به مادران شایسته در جهت غبطه آنها در صورت نبودن ولی شرعی.

قانون حق حضانت فرزندان صغیر یا محجور به مادران آنها مصوب ۱۳۶۴، قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق مصوب ۱۳۷۱، قانون تخصیص شعبی از دادگاههای عمومی به دعاوی خانوادگی مصوب ۱۳۷۶، قانون الحاق یک تبصره به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی مصوب ۱۳۷۶ از جمله گامهایی است که مقنن در جهت تأمین حقوق زن و حفظ کیان خانواده برداشته است. در اثرات اجرایی این قوانین بر وضعیت زن در خانواده باید به شرح ذیل قائل به تفکیک شد:

برخی از این قوانین، حقوقی را برای زوجه در نظر گرفته است که ضمن ادامه زندگی مشترک قابل مطالبه است؛ از جمله مهریه به نرخ روز. این قوانین در عمل اثرات مثبتی بر کیان خانواده و وضعیت زن ندارد بلکه موجب تشنیت روابط خانوادگی گردیده است. افزایش رو به رشد آمار طلاق نشان دهنده این اثر است و علت را باید در عدم پذیرش فرهنگ جامعه نسبت به حقوق فوق دانست. آگاهی عموم نسبت به حقوق زن، ملازمتی با پذیرش این حقوق توسط جامعه و عرف ندارد. امروزه هیچ مردی نمی‌پذیرد که همسرش از وی مطالبه مهریه کند یا برای انجام کارهای خانه، مطالبه اجرت نماید، به همین دلیل مطالبات فوق از ناحیه زن منجر به بروز اغتشاش در خانواده می‌گردد و چه بسیار زنانی که مطالبه مهریه خود را به نرخ روز و درخواست بازداشت زوج را به لحاظ امتناع از پرداخت

مهریه، نه به خاطر نفس مهریه بلکه به خاطر مقابله بمثل با تحکیم‌های ناروای زوج در کانون خانواده می‌نمایند و دادن چنین حربه‌ای به یک طرف، منجر به اوج گرفتن اختلافات بین زوجین می‌گردد. چگونه است که افزایش مطالبات مهریه و رشد آمار طلاق در سالهای اخیر موضوع بحث رسانه‌ها گردیده است.

برخی از قوانین، حقوقی را برای زوج در نظر گرفته است که در صورت وقوع طلاق قابل مطالبه هستند؛ مانند نحلّه و اجرت المثل. در اثرات اجرایی این حقوق باید گفت با توجه به آمار موجود، شاید کمتر از ۱۰ درصد طلاقهای ثبت شده به درخواست زوج باشد و روز به روز شاهد کاهش طلاقهایی هستیم که با درخواست زوج است. شاید بتوان گفت تعیین حقوق فوق، موجب عدم تمایل مردان به طلاق زن شده است که این امر می‌تواند در بسیاری از موارد موجب اثرات سوء بر زندگی خانوادگی و وضعیت زن در خانواده شود؛ چرا که انصراف زن در بسیاری از موارد موجب در پیش گرفتن سوء رفتار برای اجبار زوج به طلاق توافقی می‌گردد. حتی می‌توان گفت گرایش مردان به ازدواج موقت که با افزایش رشد این نوع ازدواجها و کاهش ازدواجهای دائم همراه است، از اثرات عملی قوانین فوق است. مطابق آمار اخیر، ازدواجهای موقت به ثبت رسیده در شش ماهه اول سال ۸۱، ۱۲۲ درصد نسبت به مدت مشابه سال گذشته افزایش داشته است. در حالی که طی شش ماه سال جاری، نزدیک به سیصد هزار فقره ازدواج دائم به ثبت رسیده که در مقایسه با آمار وقایع ازدواج به ثبت رسیده در مدت مشابه سال قبل، بیانگر یک درصد کاهش است.

در نهایت باید گفت گامهای پرشتاب مقنن به سوی تأمین حقوق زن، هنگامی می‌تواند به مقصود برسد که :

- ۱- با کارشناسی دقیق و در نظر گرفتن آثار اجرایی آن قوانین در عمل همراه باشد.
- ۲- محدود به تأمین حقوق زن در کانون خانواده نباشد. به نقشهای دیگر زن به عنوان فردی از اجتماع توجه کند. قوانین فوق شاید بتواند بطور مقطعی، مشکلات مالی زنان را رفع نماید، اما چنانچه به زن امکان رشد و شکوفایی در اجتماع داده شود، کسب استقلال مادی و معنوی می‌تواند او را به سرمنزل مقصود مقنن برساند.





۳- قانونگذاری باید به موازات تغییر فرهنگ و باورهای عرف نسبت به زن، وظایف، اختیارات و حقوق وی باشد؛ زیرا قانون هنجار شکن که در باور عامه ننگند، آثار مطلوبی بر جای نخواهد گذاشت و البته تغییر باورهای جامعه نه فقط بر عهده مقنن، بلکه از وظایف کلیه نهادهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی بویژه رسانه‌های عمومی است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



کتابنامه:

۱. الامام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام شرح رساله الحقوق، لبنان بیروت، موسسه دار الاضواء، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.
۲. العاملی (شهید ثانی)، زین الدین، الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه، لبنان - بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بی تا
۳. امامی، سید حسن، حقوق مدنی، انتشارات اسلامی، چاپ هفتم، ۱۳۶۸ش
۴. جابری عربلو، محسن، فرهنگ اصطلاحات فقه اسلامی، انتشارات سپهر، چاپ اول، ۱۳۶۲ش
۵. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، انتشارات گنج دانش، چاپ چهارم، ۱۳۶۸ش
۶. سیاح، احمد، فرهنگ بزرگ جامع نوین (ترجمه المنجد عربی - فارسی)، تهران، انتشارات اسلام، چاپ شانزدهم، ۱۳۷۳ش
۷. شهری، غلامرضا و ستوده جهرمی، سروش، نظریات اداره حقوقی قوه قضائیه در زمینه مسائل کیفری از سال ۱۳۵۸ تا سال ۱۳۷۱، روزنامه رسمی کشور، ۱۳۷۳ ش
۸. طباطبائی، سید محمدحسین، تفسیر المیزان، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳ش
۹. عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، چاپخانه سپهر، چاپ بیست و دوم، ۱۳۶۲ش
۱۰. فیض، علیرضا، مبادی فقه و اصول، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ نهم، ۱۳۶۱ش
۱۱. کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی (ایقاع)، نشر یلدا، چاپ اول، ۱۳۷۰ ش
۱۲. کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی (ضمان قهری - مسؤولیت مدنی)، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۹ ش
۱۳. کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی، خانواده، نکاح و طلاق، قم، انتشارات شکوری، چاپ اول، ۱۳۶۵ش



۱۴. کاتوزیان، ناصر، قواعد عمومی قراردادها (آثار قراردادها)، انتشارات بهنشر، چاپ اول، ۱۳۶۸ ش
۱۵. محقق حلی، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، بیروت، انتشارات دار الزهراء، چاپ دوم، ۱۴۱۲ ق
۱۶. محقق داماد، سید مصطفی، حقوق خانواده (نکاح و انحلال آن)، نشر علوم اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۷ ش
۱۷. مرعشی، سید محمد حسن، مجله حقوقی قضایی دادگستری، ناشر روزنامه رسمی، شماره ششم، بی تا
۱۸. نجفی، شیخ محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، بیروت، مؤسسه المرتضی العالمیه، ۱۴۱۲ ق
۱۹. ولایی، عیسی، فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۶۴ ش
۲۰. یزدی، ابوالقاسم بن احمد، ترجمه شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۴ ش

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

